

امام سجاد (علیه السلام) سرچشمه کمالات انسانی

<?xml encoding="UTF-8?">



اشاره

امام سجاد (علیه السلام) در عین آن که زینت عبادت کنندگان، بزرگمرد عبادت، عرفان و سجده بود، مجاهد بزرگ فی سبیل الله بود، او در عین آن که کانون علم و اندیشه و معرفت بود، تواضع ویژه ای داشت، و در عین آن که شکوه و جلال و ابهت خاصی داشت، دارای حلم و بردباری و سعه صدر مخصوصی بود، و در یک کلمه کانون همه کمالات انسانی و ارزش های والای معنوی، و زینده این شعر معروف بود که:

رخ زیبا ید بیضا دم عیسی داری || آن چه خوبان همه دارند تو تنها داری

در این گفتار برآئیم تا به چند نمونه از رفتار آن حضرت زندگی اشاره کنیم، به این امید که درس های سودمند زندگی سالم و سازنده را از شیوه زندگی درخشان آن بزرگمرد فضایل بیاموزیم:

زینت پرستش کنندگان الهی

آن حضرت با عنوان زین العابدین و سجاد خوانده می شود، چرا که او قبل از هر چیز بنده خالص و صالح خدا

بود، و سجده های طولانی او، هربیننده را به سوی خدا و پرستش خدا جذب می کرد. خداوند در حدیث لوح که آن نامه ای از سوی خدا به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) است او را چنین معرفی کرده است: «سید العابدین و زین اولیائی الماضین؛ او آقای عبادت کنندگان و زینت اولیای پیشین من است.» یوسف بن اسباط می گوید، پدرم گفت:

نیمه های شب به مسجد رفتم، جوانی را که به سجده افتاده بود دیدم که چنین باخدا راز و نیاز می کرد: «سجد وجهی متعفرا فی التراب لخالقی و حق له؛ صورتم خاک آلود، برای آفریدگارم سجده کرد، که خداوند سزاوار سجده است.» به محضرش رفتم، دریافتم امام سجاد (علیه السلام) است، صبر کردم تا هوا روشن شد، به نزد ایشان رفتم و عرض کردم: «ای فرزند پیامبر! چرا آن همه به خود زحمت می دهی با این که خداوند تورا برتری بخشیده و تو در پیشگاه خدا مقام بسیار ارجمندی داری؟» او با شنیدن این سخن منقلب شده و گریه کرد و فرمود: پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود:

«هنگامی که روز قیامت برپا گردد هر چشمی جز چهار چشم گریان است:

1- چشمی که از خوف خدا بگرید؛

2- چشمی که در راه (جهاد) برای خدا نابینا شده باشد؛

3- چشمی که از حرام های خدا پوشیده شده باشد؛

4- چشمی که شب تا صبح در حال سجده بیدار باشد...»

عبادت امام سجاد (علیه السلام) پرستش کاملاً آگاهانه و بسیار عمیق بود، او با لذت و شیفتگی مخصوص، آمیخته با عرفان کامل، خدا را عبادت می کرد. ارتباط و پیوند او با خدا به گونه ای بود که روایت شده: شبی برای عبادت برخاست، هنگام وضو، چشمش به ستارگان آسمان افتاد، و هم چنان به ستارگان می نگریست، و در اندیشه آفریدگار و آفرینش آنها فرو رفت، حیران و بهت زده در حالی که دستش در آب بود، به آسمان چشم دوخته بود تا صدای اذان صبح را شنید.

فاطمه (سلام الله علیها) یکی از دختران امیرمومنان علی (علیه السلام) از جابر بن عبدالله انصاری تقاضا کرد که نزد امام سجاد (علیه السلام) برود، به عنوان دل سوزی از آن حضرت بخواهد که جانش را از آسیب عبادت بسیار حفظ کند، زیرا او بر اثر عبادت بسیار، از ناحیه بینی و سرزانونها و کف دستها و پیشانی، آسیب سختی دیده بود. جابر نزد امام سجاد (علیه السلام) رفت و آن حضرت را از تحمل آن همه رنج طاقت فرسا در عبادت برحذر داشت. امام سجاد (علیه السلام) به او فرمود: «ای همنشین رسول خدا (صلی الله علیه وآله)! جدم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آن قدر عبادت کرد که پاهایش ورم کرد، شخصی به او عرض کرد: چرا آنقدر به خود رنج می دهی؟ فرمود: «افلا اکنون عبدا شکورا؛ آیا بنده سپاسگزار خدا نباشم؟» جابره امام سجاد (علیه السلام) عرض کرد: «جان عزیزت در خطر است، کم تر خود را در فشار قرار بده.» امام سجاد (علیه السلام) فرمود:

«یا جابر لا ازال علی منهاج ابوی موتسیا بهما حتی القاهما؛ ای جابر همواره راه پدرانم (پیامبر و علی) را می پیمایم، و آنها را الگو قرار می دهم تا به آنها پیوندم.» صحیفه سجادیه، یکی از نمادهای عرفانی و زاینده اندیشه های معرفت شناسی امام سجاد (علیه السلام) است که به عنوان زبور آل محمد (صلی الله علیه وآله) شناخته شده، و با مطالعه آن، می توان به عظمت بی کران پرستش آگاهانه آن بزرگوار واقف شد.

توجه عمیق به بینوایان

امام سجاد (علیه السلام) به تامین معاش زندگی افراد بی بضاعت و مستمند، توجه عمیق و اقدام همه جانبه داشت، علاوه بر این که با نظم خاصی از صدخانواده فقیر مدینه به طور مستمر سرپرستی می کرد، به بینوایان دیگر نیز توجه داشت، او نان و آذوقه را در انبان می کرد و خودش آن را بر دوش می گرفت و به صورت ناشناس و محرمانه برای آنها می برد، نیازمندان هرگاه او را می دیدند به همدیگر می گفتند صاحب الجراب (صاحب انبان) آمد. آن بزرگوار وقتی که فقیر را می دید نه تنها با نظر خشمگین یا تحقیرآمیز به او نگاه نمی کرد، بلکه با شادمانی می گفت:

«مرحبا بمن یحمل زادی الی الاخره؛ آفرین به کسی که توشه مرا به سوی آخرت حمل می کند.» یکی از شخصیت های عصر آن حضرت به نام زهری می گوید: در یک شب سرد و تاریک زمستانی امام سجاد (علیه السلام) را دیدم؛ بار آرد و هیزم بر پشت گرفته بود و عبوری کرد، پرسیدم: این بار چیست؟ فرمود: قصد سفر دارم، این توشه راه سفر است که آماده کرده ام تا به محله حرزبهرم.

غلام خود را به آن حضرت معرفی نمودم و عرض کردم: «شما زحمت نکشید، این غلام من است که آن بار شما را حمل می کند.» فرمود: نه. عرض کردم: پس اجازه بدهید خودم آن را حمل کنم، فرمود: «من زحمتی را که موجب نجات من در سفر خواهد شد، و پیمودن راه سفر مرا نیکو کند، از خود دور نمی کنم.» پس از چند روزی او را در مدینه دیدم، پرسیدم شما فرمودید به مسافرت می روم، پس چرا مسافرت نکردی؟ فرمود: ای زهری، منظورم از مسافرت، آن سفری که تو گمان کردی نبود، بلکه منظورم سفرمرگ بود که خود را برای آن آماده می ساختم، آن گاه فرمود:

«انما الاستعداد للموت تجنب الحرام و بذل الندی فی الخیر؛ همانا آمادگی برای سفر مرگ، اجتناب از کارهای حرام، و بخشش عطایای نیک به مردم است.» آن حضرت برهمین اساس از بیماران عیادت می کرد، و اگر با خبر می شد که آنها مقروض هستند، قرض آنها را ادا می نمود، چنان که روایت شده شنید که «محمد بن اسامه» بیمار و بستری شده، به عیادتش رفت، وقتی فهمید او مقروض است و دوست دارد قبل از مرگش، قرض هایش پرداخته شود، همه قرض های او را برعهده گرفت و پرداخت.

پس از آن که آن بزرگوار مهربان، به شهادت رسید، هنگامی که پیکر پاکش را غسل می دادند، خراش هایی در پشت مبارکش دیدند، بعضی از حاضران از علت آن پرسیدند، یکی از حاضران پاسخ داد: «این سیاهی ها و خراش ها از آثار انبان های طعام است که آن حضرت آن را به طور مکرر حمل می کرد و به خانه مستمندان می برد، و نیز از آثار آب کشی آن حضرت از چاه است که برای همسایگان، از آن چاه آب می کشید، و اینک جای طناب آب کشی در پشتش باقی مانده است.»

خوف از حساب روز قیامت

امام سجاد (علیه السلام) در طول زندگی برای انجام مناسک حج و عمره بسیار به مکه می رفت، با این که فاصله بین مدینه و مکه حدود هشتاد فرسخ است، آن حضرت برای انجام عبادت بزرگ حج، گاهی این راه را پیاده می پیمود، و از این که برای انجام عبادت خدا، رنج می کشید، لذت می برد.

آن بزرگوار بیست بار (و به نقلی 22 بار) سوار بر شترش شده و به مکه می رفت، و پس از انجام مراسم عمره یا حج، به مکه باز می گشت، او در این مدت حتی یک بار تازیانه بر شترش نزد، هرگاه می خواست شترش تندتر حرکت کند، تازیانه اش را بر بالای سر شتر به حرکت در می آورد، و می فرمود: «لولا خوف القصاص لفعلت؛ اگر ترس قصاص قیامت نبود، با زدن تازیانه بر شتر، آن را به تند حرکت کردن وادار می کردم.» با توجه به فاصله بین مکه و مدینه که حدود هشتاد فرسخ بود، نتیجه می گیریم که بیست بار رفتن و بازگشتن آن حضرت معادل 3200 فرسخ خواهد شد، آن بزرگوار در تمام طول این مدت با این که تازیانه در دستش بود، از خوف قصاص قیامت، حتی یک بار تازیانه اش را بر شترش نزد، با این که شتر در میان مرکب ها به پوست کلفتی معروف است، و تازیانه زدن به آن، رنجش چندانی برای او نخواهد بود.

در صفحه دیگری از زندگی امام سجاد (علیه السلام) می خوانیم: او یکی از غلامان آزاد کرده اش را سرپرست رسیدگی به مزرعه ای نموده بود، روزی برای دیدن آن مزرعه به آن جا رفت مشاهده کرد که بر اثر سهل انگاری غلام آسیب فراوانی به آن مزرعه وارد شده است، ناراحت شد و برای تنبیه غلام، یک بار تازیانه ای به او زد. پس از این کار پشیمان شد، وقتی که آن حضرت به خانه بازگشت، شخصی را نزد آن غلام فرستاد تا او را به حضورش بیاورد، آن شخص پیام امام را به او ابلاغ کرد، غلام به محضر امام سجاد (علیه السلام) آمد، دید امام خود را برهنه کرده، و تازیانه اش را پیش رویش انداخته است. غلام گمان برد که امام می خواهد او را مجازات کند، از این رو به شدت ترسید، ولی ناگاه دید امام سجاد (علیه السلام) آن تازیانه را برداشت و به غلام داد و فرمود: «ای مرد امروز کاری از من در مورد تو سرزد که سابقه نداشت، لغزشی بود که رخ داد، اینک این تازیانه را بگیر و همان گونه که به تو زدم به من بزن و از من قصاص کن.»

غلام گفت: سوگند به خدا جز این گمان نداشتم که مرا مجازات کنی که سزاوار آن هستم، تا چه رسد به این که من از تو قصاص کنم. امام سجاد (علیه السلام) فرمود: عزیزم! تازیانه را بردار و قصاص کن، غلام گفت:

معاذالله! هرگز چنین نکنم، تو را (اگر لغزشی بود) بخشیدم. این گفت و گو به طور مکرر بین امام سجاد (علیه السلام) و آن غلام رد و بدل شد، هنگامی که امام (علیه السلام) دید آن غلام از قصاص کردن خودداری می کند به او فرمود: «اما اذا ابیت فالضیعه صدقه علیک؛ هان آگاه باش اکنون که از قصاص خودداری می کنی آن مزرعه را به تو انفاق کردم، مال تو باشد.» سپس امام سجاد (علیه السلام) آن مزرعه را در اختیار آن غلام گذاشت.

همنشینی با مستضعفان

از شیوه های زندگی امام سجاد (علیه السلام) این که: بسیار متواضع بود، نه تنها از همنشینی با تهی دستان و مستضعفان عار نداشت، بلکه مشتاقانه درکنار آنها می نشست و همچون دوست صمیمی با آنها هم صحبت می شد، بعضی این روش را از آن حضرت نپسندیدند، و از نشست و برخاست آن حضرت با طبقه پایین دست، انتقاد کردند، امام سجاد (علیه السلام) در پاسخ آنها فرمود:

«انی اجالس من انتفع بمجالسته فی دینی؛ من با کسی همنشین می شوم که از مجالست او به نفع دینم بهره مند گردم.»

یک روز امام سجاد (علیه السلام) سوار بر مرکب از راهی می گذشت چشمش به جمعی از بیماران جذامی که در کنار هم نشسته بودند و غذامی خوردند افتاد، آنها وقتی که امام را دیدند او را دعوت به خوردن غذا کردند. امام (علیه السلام) آن روز را روزه بود، به آنها فرمود:

«اگر روزه نبودم، در کنار سفره شما می نشستم.» امام سجاد (علیه السلام) آن روز به خانه خود بازگشت، دستور داد غذای مطبوعی آماده کردند، آن گاه همه آن جذامیان را به خانه خود دعوت کرد، آنها به خانه آن حضرت آمدند، امام (علیه السلام) در کنار آنها نشست و با هم از غذا خوردند.

احترام به نامادری

امام سجاد (علیه السلام) مادرش را به هنگامی که نوزادی بیش نبود ازدست داد. از این رو، بانویی پرستاری آن حضرت را بر عهده گرفت و به عنوان نامادری در حفظ آن حضرت کوشید، امام سجاد (علیه السلام) وقتی که بزرگ شد، با نامادری اش در یک کاسه غذا نمی خورد، شخصی از آن حضرت پرسید:

«با این که شما مادرت (نامادریت) را دوست داری، چرا در یک کاسه با او غذائی خوری؟» آن حضرت در پاسخ فرمود: «انی اکره ان تستبق یدی الی ما سبقت الیه عینها فاکون عاقا لها؛ من دوست ندارم که دستم به لقمه ای سبقت گیرد که چشم مادرم به آن سبقت گرفته است، آن گاه جفاکار نسبت به مادرم گردم.» به راستی وقتی که آن حضرت به نامادری این گونه احترام می گذاشت، برای مقام مقدس مادرچقدر ارج و ارزش قائل بود؟!

خشنودی به رضای الهی

امام باقر (علیه السلام) نقل کرد، پدرم امام سجاد (علیه السلام) فرمود: دچار بیماری سختی شدم، پدرم به من فرمود: چه میل داری؟

گفتم: میل دارم به گونه ای باشم که در برابر تدبیر و خواست خدا، خواسته دیگری نداشته باشم. پدرم فرمود: «احسنت ضاهیت ابراهیم الخلیل؛ احسن و آفرین که به ابراهیم خلیل (علیه السلام) شباهت یافته ای.» در آن هنگام که دشمنان می خواستند او را به درون آتش شعله ور بیفکنند، جبرئیل نزد او آمد و گفت: آیا حاجتی داری؟ ابراهیم (علیه السلام) گفت: «لا اقترح علی ربی، بل حسبی الله و نعم الوکیل؛ در برابر مقدرات پروردگارم چیز دیگری درخواست نمی کنم، بلکه خدا مرا کفایت می کند، و او پشتیبان خوبی است.»

پاسخ شدید به طاغوت عراق

امام سجاد (علیه السلام) در تمام مصائب کربلا و اسارت، شرکت داشت، و سخت ترین و جانکاه ترین حوادث را تحمل کرد، او و همراهانش را به صورت اسیر، در کوفه به مجلس عبیدالله بن زیاد حاکم عراق که طاغوتی سنگ دل و بی رحم بود وارد نمودند. عبیدالله پس از گستاخی های بسیار بی شرمانه متوجه امام سجاد (علیه السلام) شد، و گفت: «این شخص کیست؟» یکی از حاضران گفت: علی بن حسین (علیه السلام) است. عبیدالله گفت: مگر خداوند علی پسر حسین (علیه السلام) را نکشت؟ امام سجاد (علیه السلام) فرمود: من برادری به نام علی بن حسین (علیه السلام) (علی اکبر) داشتم، مردم او را کشتند. عبیدالله با خشونت گفت: «بلکه خدا او را کشت.» امام سجاد (علیه السلام) فرمود: «الله یتوفی الانفس حین موتها؛ خداوند جان ها را هنگام مرگشان، قبض می کند.» عبیدالله گفت: آیا تو جرئت پیدا کرده ای پاسخ مرا می دهی؟ سپس به ماموران جلادش گفت: برخیزید و گردنش را بزنید.

حضرت زینب (سلام الله علیها) به دفاع برخاست، و پس از گفتاری، خطاب به عبیدالله فرمود: «اگر بنا است علی بن الحسین (علیه السلام) را بکشی، مرا نیز با او بکش.» در این هنگام امام سجاد (علیه السلام) به عمه اش زینب (سلام الله علیها) فرمود: آرام باش، تا من با عبیدالله سخن بگویم، سپس به عبیدالله رو کرد و با صلابت و قاطعیت فرمود: «بالقتل تهددنی یابن زیاد ما علمت ان القتل لنا عاده، و کرامتنا الشهاده؛ ای پسر زیاد! آیا مرا به کشتن تهدید می کنی و می ترسانی، آیا نمی دانی که کشته شدن عادت ما است، و شهادت مایه کرامت و سرافرازی ما می باشد؟!»

دخالت در سیاست

ماجرای نهضت کربلا، یک حادثه بزرگ سیاسی بود، امام سجاد (علیه السلام) در پیدایش آن و ابلاغ پیام شهیدان و پی گیری نتایج نهضت نقش اصلی را داشت، آن حضرت پس از ماجرای خونین عاشورا، چه هنگام اسارت، و چه هنگام بازگشت به مدینه، در هر فرصتی مردم را بر ضد طاغوت عصر، یزیدبن معاویه می شوراند، خطبه غرا و کوبنده او در شام، یزید و حکومتش را رسوا نمود، وماهیت پلید حکومت خودکامه او را افشا کرد، با این که در جو خفقان آن عصر، حتی ذکر نام حسین (علیه السلام) ممنوع بود، به دستورآن حضرت در نگین انگشترش چنین نوشته بودند: «خزی و شقی قاتل الحسین بن علی علیه السلام؛ رسوا و بدبخت شد قاتل حسین پسر علی (علیه السلام)». آن حضرت چهل سال، مصائب پدرش امام حسین (علیه السلام) را یاد می کرد و می گریست، هنگام غذا خوردن، دست از غذا می کشید، می گفتند بفرمایید غذا میل کنید، در پاسخ می فرمود: «قتل ابن رسول الله جاعا، قتل ابن رسول الله عطشانا؛ حسین (علیه السلام) فرزند رسول خدا (صلی الله علیه وآله) گرسنه و تشنه کشته شد.» کوتاه سخن آنکه آن حضرت اکثر بهره برداری را از نهضت امام حسین (علیه السلام) به عناوین گوناگون بر ضد طاغوت های وقت نمود. پس از بنی امیه، هنگامی که خلفای بنی مروان روی کار آمدند، موضع گیری امام سجاد (علیه السلام) در برابر آنها نیز نوع دیگری از رود رویی شدید در برابر طاغوتیان بود. آن حضرت قیام مختار بر ضد بنی امیه را تایید کرد و با صراحت فرمود: «لاتسبوا المختار فانه قتل قتلتنا و طلب ثارنا؛ از مختار بدگویی نکنید، چرا که او قاتلان ما را کشت، و به خون خواهی از ما قیام کرد.» آن حضرت قبل از قیام انقلابی پسرش «یزید» که برضد حکومت هشام بن عبدالملک (دهمین طاغوت اموی) رخ داد، قیام او را تایید می کرد و می فرمود: «پدرم از پدرش امیرمومنان علی (علیه السلام) نقل کرد در پشت کوفه مردی قیام کند که او را «یزید» می گویند...

او و یارانش در قیامت با شکوهی بسیار باعظمت در کنار مردم عبور کنند، و فرشتگان به آنها اشاره کرده و می گویند: اینها جانشینان صالحان پیشین و دعوت کنندگان به حق هستند، آن گاه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از آنها استقبال کند و خطاب به زیدمی فرماید: ای فرزندم! شما مسوولیت خود را به انجام رساندید، اکنون بدون حساب، وارد بهشت شوید.»

راز شهادت امام سجاد (علیه السلام)

موضع گیری های قاطع و پر صلابت امام سجاد (علیه السلام) در برابر هشام بن عبدالملک (دهمین خلیفه

اموی) و عظمت روز افزون امام (علیه السلام) در میان مردم، به ویژه در میان مردم حجاز موجب شد که هشام به قتل امام سجاد (علیه السلام) کمر بست، برادر او ولید بن عبدالملک، به دستور او، آن حضرت را مسموم کرده و به شهادت رساندند. آن بزرگوار به جرم دفاع از حیثیت اسلام، و مبارزه با طاغوت های اموی و مروانی، شهد شهادت نوشید، چند روز در بستر شهادت آرمیده بود، معالجات سودی نبخشید، او در لحظه آخر عمر همان وصیت پدرش را بازگو کرد و فرمود: هنگامی که پدرم امام حسین (علیه السلام) وفات کرد، ساعتی قبل مرا به سینه اش چسبانید و فرمود:

«یا بنی ایاک و ظلم من لایجد علیک ناصرا الا الله؛ ای پسر جانم! بپرهیز از ستم کردن بر کسی که یآوری برای انتقام تو، جز خدا ندارد.» نیز به پسرش امام باقر (علیه السلام) فرمود: پسر! تو را به همان سخن وصیت می کنم که پدرم هنگام شهادت مرا به آن وصیت کرد:

«یا بنی اصبر علی الحق و ان کان مرا؛ ای پسر جان! در راه حق صبور و مقاوم باش گرچه تلخ و رنج آور باشد.» به این ترتیب آن امام همام بعد از نهضت عظیم امام حسین (علیه السلام) پس از حدود 35 سال مبارزه به صورت های گوناگون، در 75 سالگی به لقاءالله پیوست، و با خون سرخ خود پای نهضت خونین پدرش را امضاء کرد.

او در فرازی از صحیفه سجادیه که از گنجینه های بزرگ معارف و عرفان است و از او به یادگار مانده، به درگاه خدا چنین عرض می کند:

«اللهم انی اعتذر الیک من مظلوم ظلم بحضرتی فلم انصره؛ خدایا! من از پیشگاه تو عذرخواهی می کنم در مورد مظلومی که در برابر من به او ستم شده، و من به یاری او نشتافته ام.» «خدایا! به من دست و نیروی ده تا بتوانم بر کسانی که به من ستم می کنند پیروز شوم، و زبانی عنایت فرما تا در مقام احتجاج و استدلال برمخالف چیره شوم، و اندیشه ای ده تا نیرنگ فکری دشمن را درهم شکنم، و دست ستمگران را از تعدی و تجاوز، کوتاه سازم.»